

سنت قدیم سلطنت در انگلستان

به قلم ملکوم مگریج ، سردبیر سابق مجله بسیار معروف پنچ
و سخنران فعلی تلویزیون در انگلیس ،

در مجله ستردی اونینگک پست ، شماره ۱۹ اکتوبر ۱۹۵۷

ترجمه ع . م . عامری

ارادت ورزی به سنت قدیم سلطنت و توجه به صاحب این مقام ، ظاهراً ، میان همه طبقات

انگلیس شیوع یافته است . روزنامه ها حرکات
و سکنات اعضای خانواده سلطنتی را ، مو به مو ،
خبر می دهند و به اندازه ای در تحسین و تمجیدزاده
روی می کنند که غالباً کار به حد بلاهت و حماقت
می کشد . حتی روزنامه اشتراکی موسوم به
« کارگر روزانه (۱) » ، بر آنان دقتی نمی گیرد و فقط
زمان زمان به رفق و مدارات تمام به ایراد طنزی
بسنده می کند . هنگامی که ملکه و همسرش در
مجلسی حضور می یابند متصدیان دستگاه های رادیو
و تلویزیون در وصف آنان و مارگارت خواهر
ملکه و ملکه مادر و خویشان دور ، مانند امیره کنت
و فرزندانش ، چندان غلوم میکنند که مگو . چارلز ،
یسرملکه ، و آن ، دختر ملکه ، همین اکنون در



ع . م . عامری

میان مردم شیره اند . هنوز به حد استقلال نرسیده بل که راه رفتن نیاموخته به آداب ظاهری این مقام
آشنا شده بودند و می دانستند که شاباش مردم را چه سان به حرکت دست پاسخ گویند . لب از شیر
مادر نشسته تصویرشان در صفحه های نخستین روزنامه ها دیده می شد . ظواهر امر ، بی شک ، دلالت
بر دل بستگی عامه به افراد این خانواده دارد . سردبیران مجله ها چنین می اندیشند که طبع اخبار مربوط
به خاندان سلطنت [انگلیس] هر قدر هم مبتذل و مکرر باشد بازار کساد آنان را رونق می بخشد و
میزان فروش مجله را که سخت کاهش یافته بالامی برد . معروف است که تصویر رنگی ملکه و مارگارت
در دهه های روزنامه فروشی همیشه در معرض است . هر گاه پیش خدمت مخصوص همسر ملکه یا معلمه ای ،
مانند کرافتی [محقق کرافورد] از معاملات کودکان خاندان سلطنت ، خاطرات خویش را نشر کنند
چنان در آمدی خواهند داشت که نوثل کاورد (۲) و سامرست هم را رشکین سازند .

تاجگذاری یا تشییع جنازه سلطانی فرو شده نیمی از مردمان لندن را به خیابانها می کشد . حتی هنگامی که ملکه در قصر با کینکم اقامت ندارد بعضی از گذربان همچون زنان فرات خوشک مقدس که در کلیسای متروک و تاریک می‌لوکند از نزدیک قصر می‌گذرند و از لابه‌لای زرده‌پندان چشم می‌دوزند .

ارادتمندی عامه به دستگاه سلطنت [انگلیس] و به شخص ملکه واقعه‌ایست که نمبه تازگی دارد . سلاطین نخستین هانور آلمانی طبع به همان اندازه که خلق بمفوضشان می‌داشتند از وطن ساختگی خویش بیزار بودند . جرج سوم محیط بود و شاید به همین سبب در میان عامه محبوبیت داشت . ملکه ویکتوریا ، در پایان روزگارهای عمر مورد اعجاب اهالی انگلیس واقع شد . وی سالیان دراز سلطنت کرد . به گمانم انگلیسیان پس از خبطدماغ سلطانی ، درازی مدت سلطنت را خوش دارند . روزنامه تایمز در آن زمان ، که هنوز مدافع زور داران نشده بود و بعدها عاشق سینه‌چاک آنان گشت ، در سوگ جرج چهارم چنین نوشت :

« هنگامی که کودک بود و مقام ولیعهدی داشت در سرای کارلتن سر می‌کرد ، که مجبلی بود مشحون به حرکات خفیف و کودکانه ، یاد قصری شبیه قصور شرقیان در شهر برایتون و ملو از ناداشتان . خوب معلوم بود که بعدها چه‌ممجونی بر تخت سلطنت انگلیس تکیه خواهد زد و چه « لعبتی » بر مردمان انگلیسی سلطنت خواهد داشت . در ژوئیه ۱۷۸۳ پنجاه هزار یوند مقرری سالیانه بدواعطا شد . سه سال بعد و ام او به ۱۶۰۰۰۰ یوند رسید . یکی از نزدیکانش به گوش او خواند که از بایک طینتی و نیک‌خویی مردمان انگلیس مدد بجوید و به نام خیرعامه زن بگیرد . کسانی که از مائیم اخلاق این شاهزاده بیخبر بودند از یکدیگر می‌پرسیدند که قرعه همسری به نام کدام نیک‌بختی خواهد افتاد و آنان که از زرائل خلق او آگاه بودند می‌گفتند کدام مادر مرده بخت برگشته برای رفع حوائج به دام این جوان هوسباز گرفتار خواهد آمد . » تایمز به همین منوال پیش می‌رود تا آنجا که می‌فرماید « سلطان از دنیا رفته سالهای فراوان با قومی کم مایه نابکار که حیار خورده و آب روی را قورت داده ، روزگار به سر برد . اخلاق مهذب پیشکش او . در میان همشینانش یک تن ندیدیم که فراموش کردن نامش غایت لطف نباشد . » سپس سخن را بدین گونه پایان می‌بخشد « شرم آورست که از مقامی بدین ارجمندی چنین زشتیها و پلشتیها نمایان گردد و از دیوارهای بنایی که خداوند آن برای همه مردمان انگلیس و فرزندان آنان باید سرچشمه شرافت و عزت باشد حیا یکباره زدوده گردد .
دولة الاشرار محنة الابرار . »

زندگی ادورد هفتم جانشین ملکه ویکتوریا را نتوان با زندگی جرج چهارم سنجید هر چند او هم ، اخلاقاً ، چندان بروی برتری نداشت .

ادورد هفتم را بنا بر شکایت حریفی به تهمت این که در ورق بازی فسون کرده بود به محکمه کشیدند . وقتی هم به عنوان گواه در محکمه طلافی حاضر گشت . با وجود این هنگامی که مرد چنان باطمینان از او تجلیل کردند که کم کم این گونه تجلیل حق مسلم هر سلطان تازه مرده در انگلیس شد . شکلهای و صورت‌های کژنمای مکس پر بوم (۱) ، که با همه غلو در تسخره ، دلپذیر می‌نمود به عمد فراموش گشت .

در ایام جرج پنجم ، فرزند ادورد هفتم ، محبوبیت سلطنت در دل عامه ، به کیفیتی که امروز

مشاهده می‌کنیم، جای گرفت. به قول هرلد نیگلسن (۱): «جرج پنجم مردی بود يك لخت، متین، زحمت‌کش. خود آن مرحوم در خاطرات خویش مرقوم داشته که از مجبیتی که عامه در جشن بیست و پنجمین سال سلطنت او ابراز نمودند مسات و مبهوت گشته است.» جرج پنجم همچون جرج چهارم هرگز گمان نمی‌برد که مردمان، صاف نظر از مقامی که داشت، دربارهٔ شخص او چنین علاقهٔ سرشار نشان دهند.

درباریی که هنگام عبور از یکی از کوچه‌گدا های لندن با سلطان مراقت می‌کرد روایت کرده که چه گونه همه منتظر بودند که سوقه و اواسط دشمنی بنمایند یا دست کم جرج را علالا کنند و چه سان به عجب آمدند که بی‌نویان بانک شاپاش بر آوردند و کلاه بر انداختند. اگر بی‌نویان برای اختلاف جاه یا، اصلاً، برای فرق فاحش مادی که میان آنان و خاندان سلطنت است موجب سلطان و همسرش را چنان به دل بگیرند پس به اطمینان می‌توان گفت که همهٔ مردمان کشور به جد یشتیان تاج و تخت سلطان انگلیسند. این ادعای تاریخی موهوم که «دولت یعنی من و من یعنی دولت» منسوب به لوئی چهارده سلطان فرانسه است. جرج پنجم خود را در مقامی دید که ادعای مضحک‌تری کرد و گفت «من مردمم و مردم من.»

اگر جرج پنجم و همسرش ماری، برخلاف انتظار، خود را محبوب خلق دیدند فرزند ارشد آنان که ولیعهد بود و بعد ها امیر ویلان و سرگردان و یئرز خوانده شد چنان معبودی گشت که بیرون از کشورهای شرقی کمتر کسی به آن درجهٔ ستایش رسیده است. میلیونها رعایای پدرش اورا بالاتر از يك وارث محبوب سلطان و تختی شکوهمند می‌دانستند. اورا مایهٔ امید زندگی خوش‌تر، مرفه‌تر و آبرومندتر می‌شمردند. وی را جزء لاینفک و بر آورندهٔ آرزو های واهی که در سالهای بعد از جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ در سر می‌پروردند محسوب می‌داشتند. بین شهرت او و توقعات دورهٔ او رابطه‌ای ناگسستنی موجود بود. مختصر «اوتجا خلق به روزگار او بود.» «دورد همچون بسیاری از معاصرانش شدنی و ناشدنی را خلط کرد و پنداشت که تنها با حسن نیت بدبختیهای مردمان را می‌توان تخفیف داد و چاره کرد. چون هنگام سرکشی به کوی مستمندان و درویشان جنوب ویلز از سرسوز گفت «به حال این بیچارگان باید فکری کرد.» همه به غلط پنداشتند که درین باب، حتم، کاری انجام خواهد گرفت. در ایام فراخی همیشه شاید وی برای امریکاییان رئیس جمهور محبوبی می‌شد اما آن قدرها سهل‌المراس و این‌الریکه نبود که در انگلیس به سلطنت کردن تنها بسنده کند. سلطان انگلیس چون «مهرة مخصوص» شطرنج است که باید حفظش کنند و گرنه بازی ختم می‌شود اما حرکاتش هم همچون مهرة معهود باید محدود باشد. این مرد در شرح حال خویش می‌نویسد که «با تاریخ میعاد داشتم.» اما میعاد کمین از آب درآمد. بنده تدبیر می‌کند و خدا تقدیر. بسیاری، از جمله خود او و همسرش، ماجرای را که بیش از تاجگذاری به استعفای وی منجر گشت به رشتهٔ تحریر کشیده اند. این داستانها در جزئیات با یکدیگر اختلاف دارد. از آن جمله است داستان مداخلهٔ استانیلی بلدوین نخست‌وزیر وقت و دکترا لنگ رئیس کلیسای کانتربری. مسلم این که کناره‌گیری وی حتم بود. امپرویزر برای سلطنت کردن خلق نشده بود. کسانی که صباحت‌منظر، دلفریبی، جوانمردی، قدرت کلام بی‌پایه اما شورانگیز او را در روزگار جوانی دیده و او را مجسمهٔ سعادت بشری می‌شناختند، آسان آسان نام وی را از یاد نمی‌بردند. بنا وجود این خود

تردید داشت که واقعاً بتواند کاری حسابی، به سود بیچارگان، انجام دهد و این امر خاطرش را سخت رنج می‌داشت. وی در یادداشت‌هایش می‌گوید: «ترس بر من غلبه کرده بود که مبدا وضع سلطنت را دگرگون سازم.»

گفتن ندارد که وضع را دگرگون ساخت. قوم خویش را رها کرد و وظیفه‌ای را که با آن همه‌های وهوی و طاق و ترنب به‌عهده گرفته بود ترك گفت و مقام سلطنت را بدین امر، به‌ظاهر دشوار، روبرو کرد که به‌چه کیفیت این مقام را از مردی که چه‌درهنگام ولایت‌عهد و چه‌در دوره سلطنت کوتاه از مجبوییت عامه برخوردار بود به‌برادری مردم گریز، عصبی مزاج و تلننده انتقال دهند. انتقال آسان صورت پذیرفت. از سه‌لای کارگروهی‌خشنود و لب‌خندان شدند و گروهی دیگر انگشت تعجب به‌ندان گرفتند. سلطان تازه که معروف بود درست به‌پدرماناست به‌جای آلبرت اول به‌نام جرج ششم خوانده گشت. در عرض روز تولد خویش روز ولادت پدر راتاریخ جشن تولد قرارداد. کمی پیش از تاجگذاری ولیعهد محبوب و ادورد هشتم طرفه‌کار خیال‌اندیش مصیبت دیده، از یادها رفته بود و به‌لقب امپروینزر ملقب و به‌صورت که‌لی متجمل و تروتمند بیکار گمنام درآمده بود. جرج ششم و همسر با کفایتش و دودختر فرخنده دیدار بازیگر صحنه گشتند. نطق او در روز عید میلاد مسیح، هر چند لحن نوحه‌گری داشت، به‌ظاهر از حیث اقناع شنوندگان شبیه نطق پدر بود. در روزهای مصیبت‌بار جنگ و ظانفی را که بدو محول گشته بود با شهامت و عزت به‌جای آورد. با وجود آن که وی از بازیگران درجه اول شبیه نبود باز تماشاایان صحنه دستگاه سلطنت فراوان بودند. از آن یس سفرهای دیردیر امپروینزر به لندن بی‌سر و صدا صورت می‌گرفت. وی مرد دوره گذشته بود و همه می‌خواستند آن دوره را یکسره از یاد ببرند. ورود مجرمانه‌اش به لندن مختصر اضطرابی فراهم می‌ساخت اما کسی بدو چندان اعتنا نمی‌کرد.

بر آمدن دختر جرج ششم، به‌نام الیزابت دوم، به تخت سلطنت بدان می‌مانست که در مجلس مهمانی امام کلیسا، ناگهان و بی‌مقدمه، به‌حاضران شراب تعارف کنند. قلمهایی که از ستایش حس و طیفه‌شناسی و زندگی پاک خانواده شاه در گذشته کند شده بود به‌یافتن موضوعی تازه و دلکش تیز گردید و اربابان قلم از شاددلی و دلینیری همسر جوان فرزندداری که اکنون موظف شده بود در انگلیس سلطنت کند سخن در بیوسستند. چه قدر ضعیف و ناتوان بود شاه‌هایی که به‌اجار چنین باری سنگین بر آنها نهاده میشد! چه قدر شیرین و بی‌پیرایه و طبیعی بود آن تبسمی که بزرگ سفیران، وزیر مختاران و رعایای شیفته، همه یکسان، انتظار آن را می‌کشیدند! مردمان انگلیس همه بدین غم مترنم که این کشور، همیشه، در روزگار ان ملکه‌ها خوش بوده و به‌جلال و جبروت می‌زیسته‌است. الیزابت اول، آن، و ویکتوریا دز دورای سلطنت می‌کردند که ادب و هنر و قدرت نظامی رونق داشت. به‌آمدن الیزابت دوم انتظار تجدید دوره پرشکوه الیزابت اول در دلها قوت گرفت اما چنین آرزوها در دوره کاست نفوذ امپراطوری و وجود مردی چون فوستر دالس واهی می‌نمود.

وجود همسر ملکه امیدها را تقویت می‌کرد و به‌مردمان مزده موسم خوش می‌داد. وی مردی زیباطلمت و با نشاط بود. از گردش و ورزش خوشش می‌آمد و در جامه صاحب‌منصب بحری بس رعنا می‌نمود. بیکرش، درست، نمونه آن نوع تصویرهای خیالی بود که مجله‌های مخصوص زنان به‌اتکاء آنها قدر و قیمت و خریدار دارد. وی اهل درس و بحث و کمال نبود. مرد عمل بود. «مدرکش از محسوسات در نمی‌گذشت.» بازی و ظرافت و لاغ و فسوسهایش قهقهه می‌آورد. یارانش اهل حال

بودند نه اهل مقاله‌های علمی و ادبی. اما هنگام لزوم می‌توانست در انجمن دانشمندان انگلیس به‌جد سخن بسرائند. دیدارش بر پرده‌تو پر یون زبان گروهی را به‌تر حشاه الله و ماشاءالله گفتن می‌گشاد و لو آن که بسیاری بپهر تا او را بریده بدینند بود.

حرکات و سکنات ملکه و همسرش، امپراتور و جانندان سلطنت، اندک اندک، به‌صورت نمایشهای مسلسل و سلسله عروسه‌س خاندان [که در انگلیس به‌نام نمایش صابونیان معروف است] (۱) در آمده که با همه ابتدال و پلک‌نواختی مردمان از تماشاای آن سیر نمی‌شوند. هوشمندان حیرانند که این نمایشهای خفیه و نشت چه گونه بدین حد جلب قلوب کرده است. به‌هر حال عامه آن را می‌پسندد و به‌اشتیاق تماشا می‌کند خاصه از آن هنگام که تمثالی تازه هم به‌صورتواستری به‌شطنج افزوده شده و وجودی بساز چون مارگرت بر صحنه پیدا آمده است. داستان معاشرت وی با تو نژند، و دیگر مغازلات، دل‌بستگی تماشاایان تلویزیون را دوشندان کرده است. هر بار که شاهزاده بانو رکابداران تازه‌ای به‌خدمت می‌گیرد گلشن‌نویسان نوشتن آغاز می‌کنند. نکول که «امار» اشرافی دارد و مسؤول نشر اخبار و روابط میان دربار و موضوعات است می‌گوید تا از غفلت مطبوعات بکاهد. مع ذلك جنبه‌های عکاسی مجریان به‌تر ال‌ال می‌آید، طاق طوق ماشینهای تحریر بلند می‌شود، سیمهای تلگراف و تلفون حلقین می‌اندازد و روزنامه‌ها خوانندگان را سرگرم می‌کنند تا سرانجام «اعلامه‌ای» از دربار صادر گردد، موضوعی را که در اقواء افتاده تکذیب کند.

حال سلطنت محبوب قلوب عامه [انگلیس] بدین منوال است. هم لذت دارد و هم فایده. هم فال است و هم تماشا. جامعه‌ای وسیع و مقنون مال و مثال چون جامعه مطبوعه عاشق دلآوری و صفات ممتاز است و برای ارضای آن بر یادداشتن این گونه نمایشها و «زلم زیموها» بدرامی نیست. سلطنت [انگلیس] به‌نوعی بسیل مذهب گشته است. در روزگارانی که سلاطین [اروپا] هم سلطنت می‌گردند و هم حکومت، مدعی بودند که سایه کرد کارند و بنابراین پای بند قوانین و رسوم ساخته بشر نیستند. در آنکلی مجلس و وزراء اجازت داشتند که بشینند و بگویند و برخیزند. حکم بشی بانایان طیب و ظاهر خداهند بود. سلطان خلیفه برورگار بر روی زمین محسوب می‌گشت و بشر ضعیف فانی را نمی‌رسید که در کار و تفکوری کند. اما چون الیزابت دوم حقش سلطنت کردن است و هیچ قدرت حکومت ندارد ناچار توجه شاهانه به شخص او معطوف گشته است. اکنون ملکه، اعضای خانواده سلطنت، معاشران و چگونگی زندگی آنان مردمان را حجاب کرده‌اند. مقام موروثی او رمز و نشانی بیش نیست. و منافقش همه تشریفات است. چون ملکه قدرتی ندارد ناچار وجودش زیجود و عجب آور است. اگر وی شخصی نادبی می‌بود چیزی نبود. هیچ بود. هرگز کسی درصدد بر نیامد که بگوید ملکه آن (۲) زنی فریه، کم و بیش کوردن، بدخوی و متلون است. چون حق و قدرت حکومت داشت از اعمال سیاسی او سخن می‌رفت نه از جمال و جلاش. اما الیزابت دوم را به

۱ - Soap opera، نمایشهای سبک و بسیار سطحی است که مسلسل و دنباله‌دار است و به نمایش «شاه‌باجی خانم» ما چندین به‌مشابهت است. معمولاً خارج آن را شرکتهای صابون‌فروشی تهمد می‌کنند و به‌همین جهت به‌آن «ایزای صابون» خوانده می‌شود. ما هم چیزهایی نزدیک بدان داریم که شرکتهای روغن نباتی خرج آن را می‌دهند و بنابراین نمایشنامه یا مسابقه نویسنده‌گی را که آنها برقراری دارند می‌توانیم نمایشنامه یا مسابقه «روغنیان» بنامیم!

۲ - Anne دختر جمیز دوم سلطان انگلیس که از ۱۷۰۲ تا ۱۷۱۶ ملکه انگلستان بود.

حکومت کردن نخوانده‌اند . او را فقط به سلطنت کردن خوانده‌اند و بنابرین باید صاحب صفاتی باشد که مردم آنها را ملکانه می‌شمارند . به عبارت دیگر ملکه باید شوش نریزدار ، منزه از حاجات و عیوب مردان و زنان عادی باشد . از آن جهت که خانه و همسر و فرزندان دارد مخلوقی است دنیایی اما چون ملکه است از عالمی فوق عالم ماست . به عبارت دیگر ، دو تیغه می‌بازد .

ازین روی مرفان و سنگ گویان دستگاه سخن را اگنی ، آن آشیانه آرام و مسنون کهنه پرستی و محافظه کاری ، همین که سخن از خاندان سلجوقی [انگلیس] به میان می‌آید ناگهان مقام را برمی‌گردانند ، لجن را فروتر می‌آورند و به شلایینی و معقولی سخن می‌سرایند . سخن کوتاه ، محیط عوض می‌شود . این کار بدان ماند که در محفل انس روحانیان در پیروجه جشن و شادی ، به ناگاه ، حاضران ، به فرمان اسقف اعظم ، دست به دعا بر آورند و الموت الموت ، خصصاً من النار بخوانند ، البته که چهره مهمانان درهم می‌رود و حال انبساط به انقباض می‌گردد و خاطرها از دنیای فانی بری می‌شود و به امور مقدس و عالم معنوی می‌گراید .

سر حلقه علم‌داران دستگاه سلطنت [انگلیس] ، چنان که از گفته‌های هوایی « یعنی رادبویی] برمی‌آید ، جناب اجل عالی ریچارد دیمبلی است که از زمان تاجگذاری بدین طرف مسؤولیت نشر



دیمبلی چاش دستگاه

اخبار هوایی دربار و وصف حرکات و سکنات و کردار و گفتارها در محاسن خاص به عهده دارد . وی مردی است سبتر هیکل ، طیب‌الاداء ، سنس‌القول و چنان ساعی در سخن رانی و وصاف حضراتی که

حتی عیب فنی دستگاه سخن‌راکنی وضبط صوت هم اورا از کار باز نمی‌دارد. باد در گلومی اندازد و به آوازی فراخور جته گپ می‌زند و در پرچانگی مانده نمی‌شود. هر زمان ملکه و همسرش به مجلسی عام تشریف‌فرمای کردند جناب دیملبی، صاحب مدار، به آوازی آید و در باب نشست و برخاستها و کیفیت جامه و سخنان ملکه و تعظیمها و تکریمها و دیگر تشریفات هنگامه می‌کند. روشش کشیش مآبانه، آزادمنشانه، موقرانه و رویش تازه و خندان و گشاده‌است. اگر ادعا کنیم که بی‌وجود این عالی جناب دستگاه سلطنت بر افکار عامه کم اثر خواهد بود بیهوده نگفته‌ایم. به قول ولتر اگر [استغفرالله] خدا نباشد باید اورا اختراع کنیم.

معنایی را که دیملبی به وسیله بیانات پراز استعاره و تشبیه و دیگر صنایع لفظی و معنوی می‌خواهد در ذهن مردمان رسوخ دهد این است که مدح و حس وجودی است ذوجنبتین و آدمی است ذوجهین. هم ملکه است و هم «بشر». از دریچه چشم دیملبی که بنکریم ملکه هم طراوت دوشیزگان داد هم وقار و متانت رسیدگان و سالخوردان؛ هم شنکول و طیبی و بی‌یرایه و هم واقف به وظائف و مسؤولیتهای مجوله. هر گاه نیاکان ملکه این «ادا و اصول» را می‌دیدند همه را ترهات می‌شمردند. اگر ملکه و یکتوریا با حرکات دیملبی روبه‌رو می‌شد بی‌تردید خاطرش آزرده می‌گشت. جرجهای چهار گانه دیملبی را حشو قبیح و وجودی گچی‌کننده و بی‌معنی محسوب می‌داشتند. سلطنت متکی به دستگاه تبلیغات هوایی و تلویزیونی را مسخره می‌شمردند. در دوره حکومتی که حامی درویشان و ساعی در قلع ماده فقر و پریشانی است (۱)، در اثناء قرنی که قرن قدرت توده مردمان و عامیان نام گرفته، سامان کار دگر گونه است. از جمله بازبهای تاریخ، که شماره‌اش فراوان است، این که با وجود قبول اصل مساوات و رواج فکر برابری، امتیازات طبقاتی نیک قوت گرفته است. که باور می‌کرد پس از شش سال حکومت حزب کارگر جمعی بیرون از شمار حاضر شود سی ریال بپردازد و قصر اشراف «مدرس» را تماشا کند؟ یا این که دبیرستانهای اشرافی ایتون، و نچستر و چند دبیرستان دیگر از همین زمره که در تربیت شریف زادگان تخصص دارد بیش از پیش طالب داشته باشد و گروه گروه پیش‌ریش نام‌نویسی کنند و به انتظار نوبت بنشینند؟ با وجودی که مخارج هر محصلی را در سال به ۴۰۰ تا ۵۰۰ یوند (۲) بالا برده‌اند و این مبلغ مطابق راتبه سالیانه يك کارمند متوسط دولت یا دبیر دبیرستان پس از کسر مالیات است. باز هم طالب، بیش از حد گنجایی آن دبیرستانهاست. اینجاست که باید گفته جرج اول (۳) مؤلف «پرورشگاه حیوانات» (۴) را به یاد بیاوریم که «مردمان همه مساویند، منتها بعضی از بعضی دیگر مساوی ترند.»

زرق و برق دستگاه سلطنت [انگلیس] هم که تصور می‌کردیم بنا به مقتضیات زمان، کم و کاست گیرد و مانند دستگاه سلطنتی کشورهای اسکندیناوی [دانمارک، نروژ، سوئد] ساده تر شود برعکس با رونق تر گشته و مطمراقش فزونی یافته است. دو چرخه، چنان که انتظار مبرفت، جای کالسکه شیشه‌ای را که در مواقع خاص ملکه در آن می‌نشیند و چند خنک زیور ممتاز آنرا می‌کشند نگرفته است. شماره زنانی که خواهانند به ملکه معرفی شوند و حق ورود به جامعه اشراف بیابند به مراتب از دوره‌های پیشین بیش شده است.

- ۱ - مقصود حکومت حزب کارگر انگلیس است. ۲ - هر یوندر ا بانك ملی به ۲۱۴۰۲۰ ریال تسعیر میکند. ۳ - نام ساخنگی بلر ایریک است که در سال ۱۹۵۰ مرد.
- ۴ - Animal Farm، تألیف بلر ایریک انتقادی است بسیار شدید از شیوه حکومت استالینی.

شهرداران و نجسای محلی با کلاه های استوانه ای و صورتهای آهاریده به شرکت در محفلهای انس یا رسمی که در باغ و بوستان و تزهنگاه ها (۱) برپا میشود برخود می بالند. وزرای حزب کارگر گردن بندهای [کراوات] سرخ رنگ را از گردن دور می کنند و به شعف تمام تنبانهای زانورس (۲) معمول پذیراییهای رسمی دربار می پوشند و در حضور ملکه و وادبان می ایستند. طرفه این که اگر از دستگاه سلطنت [انگلیس] انتقادی به عمل آید منتقدان از حلقه زیر دستانند نه زیر دستان. هر وقت با مقرران و محتشمان در گاه و شرکت کنند گان در مجالس رسمی گفتگو کرده ام به نیشهایی که می زنند و خرده گیریهایی که می کنند و لحن تمسخر آمیزی که پیش می گیرند دلم را می ربایند. بانوان عالی مرتبت می گویند که لباس ملکه پر کش و قش دارد، قدیمی است، نامعمود است. سوقة و اواسط شیفته خاندان سلطنت [انگلیس] هستند نه محتشمان. کسانی که در سایه ثروت یا «اصالت خانواده» به جمع این خاندان در آمده اند بیشتر از تدابیری که برای جلب قلوب عامه به کار می رود گله دارند. رفتار آنان نسبت به خانواده سلطنت درست مانند رفتار روحانیان کلیسای انگلیس است نسبت به بیلی گرهام (۳)

مصداق ادعای ما داستان آلترینچم، جوان دوست داشتنی و بزرگ زاده ای ساعی و منزله و



۱- Garden party
۲- knee-breeches
۳- کشیش ناغلا، سیار، شورانگیز و

پاک دلی است که اخیراً مقاله ای به عنوان «سلطنت [انگلیس] درین دوره» در مجله محقر ماهیانه خویش به نام « مجله ملی و انگلیسی » نوشت. در اثناء این مقاله از جمله ایرادها که گرفته این است که «ملکه رشدی که باید داشته باشد ندارد. هنگام سخن گفتن آواز شرک جانی می گسلد و دل را می ساید. همشیتانش همه اشراف پوسیده اند. مضمون نطقهایش که غالباً ازین قبیل است «من و همسرم بسیار تأسف خوردیم» شنونده را هیچ اقتناع و راضی نمی کنند. کلماتی که در دهان او می گذارند و وی تکرار می کند او را به صورت دانش آموز کوه فک در دبیرستان که بزرگی و سروری را به خود می بندد، یا مربی بازی ها کی یا ارشد کلاس درس یا کسی که به حضور روحانی بزرگ می ایستد که به عضویت کامل کلیسا در آید معرفی می کند.»

۱ - Garden party - ۲ - knee-breeches - ۳ - کشیش ناغلا، سیار، شورانگیز و پروتستان امریکایی که بر محراب و منبر سخت پر جلوه است و حاضران را به گفته های خویش حال به حال می کند. کشیشان کلیسای انگلیس از حرفی و جلوه گری اوسخت بیزارند و ظاهراً او را شاید می دانند.

بی تردید گفته‌های آلترینچم قرین حقیقت‌انست. ملکه جز آدمی ساده لوح عادی چیزی نیست. با تربیتی که داشته‌چه گونه‌می‌توان انتظار داشت که به‌ازین‌باشد. به‌یاد دارم که یکی ازعم‌زاد گانش می‌گفت که فقط در روز هشتم‌ماه مه یعنی روز پیروزی متفقین درسال ۱۹۴۵، استثناء، وبه عنوان لطف مخصوص، او را اجازه دادند که اندک مدت درخیابان مل(۱) قدم بزند. کاری‌را که ما از امور عادی و روزمره می‌دانیم وی به مکرمت درباریان انجام داد. عابریان باآن که همه آدمی‌زاده و از جنس او بودند چون اشباح، بی‌اعتنا و بیخیر، از نزدیک او می‌گذشتند. سلطان باید پرده نشین و دور از انظار باشد. راز سلطنت چنین حکم می‌کند.

با این کیفیت چه گونه ممکن است سلطان یا ملکه از مردمان گریزان نباشد و در خاکی «بی صاحب» و بی‌تکلیف(۲) بسر نبرد و چه گونه می‌توان توقع داشت که حرکات و سکنات و تشریفاتی که مایه اصلی دستگاه سلطنت است شبیه حرکات کسانی نباشد که خوابند و راه می‌روند و غافل‌وار تکانی می‌خورند.

هوشندان حواشی و بطانۀ ملکه خوب ازین مشکلات آگاهند و می‌دانند چه قدر دشوار است که میان وقار و متانت واقعی و نمایشهای صابونیان تعادلی برقرار سازند و سلطنت را هم محبوب و هم معزز و گرامی نگهدارند. ازیک سوی داستانهای «پهلوانی» درباری و دیپلماسی لازمند که ملکه‌را به رعایا نزدیک و شناسا سازند، ازسوی دیگر بقول بروت(۳) مقتضیات مقام سلطنت واجب می‌کند که سلطان از رعیت دور بماند و یر دست مالیده عامه نگرود.

درسال ۱۹۱۹ میان امیر وینزر فعلی و ولیعهد آن زمان و فردریک پانسونبی، حسابدار درگاه، بحثی در گرفت. ولیعهد از او پرسید «به گمان تورفتار من درین مقامی که دارم چون است؟» فردریک چنین پاسخ کرد «اگر جسارت نباشد باید عرض کنم که ولایتعهد بیش از آنچه لازم است به‌بازاریان نزدیک می‌شوند. یکی از اسرار سلطنت محبوب بودن است. شاهزاده نباید برآفتابی گردند. سلطنت باید برپایه‌ای بلند مستقر باشد و دست هر کس بدان نرسد.» بیان این درباری حکیم‌نما که سالها درخانه جد ویدر او خدمت کرده بود موافق طبع ولیعهد جوان نیفتاد و جواب داد «برخلاف گفته تومن چنین می‌پندارم که چون بدواز جنگ (۱۹۱۴-۱۹۱۹) تغییرات اجتماعی عظیم رخ داده وظیفه ولیعهد این است که نگذارد دستگاه سلطنت ازعامه جدا باشد.»

این‌مباحثه مشکلات کلی رسم سلطنت [انگلیس] را در دوره مائیک نمایان می‌سازد. سلطنت انگلیس رمز و نشانی از قدرت بیش نیست و ریشه‌اش به زندگی قبیله‌ای باز می‌گردد. مسیحیت هم در تقویت و حفظ حرمت این رسم و نهاد سهم بزرگی داشته است. شخص سلطان می‌آید و درمی‌گذرد. چه هنگام آمدن و چه هنگام فروشدن و ردد زبان مردمان انگلیس این است «تن درستی سلطان‌را از درگاه دادار خواستاریم.»

بحث ما این که آیا دستگاه سلطنت [انگلیس] که امروزه از قدرتش رمقی واز سبطره‌اش شفقی بیش نمانده و باز مردمان حریصانه بل که مجنونانه بدان استقبال دارند می‌تواند زنده بماند ووظیفه‌ای‌را که دربالا از آن سخن رفت مانند گذشته بجای آردیانه. در پارامی از کشورهای اروپا

۱ - پیاده روی مسقف در نزهتگاه موسوم به سنت جیمز درلندن
 ۲ - no manes'land
 ۳ - Walter Bogehot (۱۸۲۶-۱۸۲۷) عالم علم اقتصاد، سردبیر مجله مشهور «ا کو نوپست» و مؤلف کتاب معروف زمان موسوم به «قانون اساسی انگلیس»

مانند روسیه ، آلمان ، ایتالیا ، آسیانی که سابقاً حکومت سلطنتی بوده جواب منفی است . فقط در اسکاتلندیناوی [دانمارک ، نروژ ، سوئد] ، هلند ، بلژیک و یونان با همه فرازا و نشیبا و خطرها که متحمل گشته جان به سلامت برده است . بقای سلطنت در انگلیس ، و تاحدی در کشورهای خواهر خوانده ، معجزه آسا بوده است . اما برای حفظ دستگاه ، تغییرات عظیم در آن راه یافته است . همه قدرتش به جز کارهای تشریفاتی ، نیست گشته . کسی که سابقاً ملکه محترم هند قلمداد می شد اکنون نهر و رئیس جمهور آن را ، مفتخرانه ، به ناهار دعوت می کند . در دوره جد این ملکه هنوز سلطان در امور کشور نفوذ فراوان داشت . نامه هایی که به تازگی منتشر شده می رساند که جرج پنجم پیش از جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ در موضوع ایرلند دست اندر کار و در تشکیل حکومت ائتلافی مکدونالد در سال ۱۹۲۱ عاملی مهم بوده است . بسیار بعید به نظر می آید که ملکه الیزابت بتواند از حقوقی که قانون بدو عطا کرده حظی ببرد . اسماً حق انحلال مجلس با اوست ، رسماً هرگز ازین حق استفاده نمی کند مگر به پیشنهاد نخست وزیر . در زمان استعفا ی ایندین برسر جانشین او مباحثه ای به میان آمد که بوتلر به دربار احضار و مأمور تشکیل هیأت دولت گردد یا مکملین . رای زنان ، خاصه سائزبری ، ملکه را به انتخاب مکملین وادار کرد . به فرض این که ملکه استقلال رأی می داشت ، که البته نداشت ، و یکی را بر دیگری برتری می نهاد از تربیت و خلق و خوی او دور بود که بتواند رأی خویش را به دیگران بقولاند .

پس سلطنت [در انگلیس] صورتی ظاهراست و بس . جنبه تشریفاتی دارد و وسیله سهلی است در اجرای مواد قانون اساسی حکومت مشروطه . همچنان که پاسبانان خاص با آن کلاه پوستی و نیمچه سرخ رنگ ، در صورت وقوع حمله ای به قصر ، قوه دفاع ندارند ملکه هم در امور سیاسی قدرتی ندارد و میزان اقتدارش به میزان قدرت دفاعی پاسبانان معهود است . از جمله دقهایی که گاه گاه به دستگاه سلطنت [انگلیس] می گیرند و مجلس عوام هم درین امر با خرده گیران هم آواز است این که سلطنت به وضع فعلی برای انگلیس پرگران است . آفتابه خرج لجم است . سلطنت [انگلیس] را باید از شاخ و برگها بپراست و با مقام منحطی که انگلیس در عالم یافته سازش داد . به عبارت دیگر گر زرا به خورند پهلوان باید کرد . روزنامه نویسان ترش روی در هم رفته که چنین وانمود می کنند که در روزنامه نگاری استقلال تام دارند در صورتی که تابع و اسیر صاحبان اصلی روزنامه اند درین باب مطالبی ازین جنس می نویسند « تهیه کشتی مانند کشتی بریتانیا که دو میلیون پوند خرج آن می شود و هزینه نگهداری آن در سال سیصد تا یانصد هزار پوند بر مخارج قوای بحری می افزاید برای مردم انگلیس کمر شکن است . » عجب ، قلاب شهر صراف شده است .

تعیین میزان مخارج دربار [انگلیس] در سال ، به حساب دقیق ، بسیار دشوار است . جدول ذیل صورت جزء مبلغ ۴۷۵۰۰۰۰ پوند را که مجلس برای ملکه تصویب کرده و همچنین مبالغی که به سایر اعضای خاندان سلطنت می دهند نمایان می سازد :

اعتبار سالیانه خانواده سلطنتی [انگلیس]

مخارج شخص ملکه	۶۰۰۰۰	پوند
موجب کارمندان و گماشتگان دربار	۱۸۵۰۰۰	«
مخارج کارمندان و گماشتگان	۱۲۱۰۰۰	«
عطبه و صدقه و مخارجی ازین قبیل	۱۳۰۰۰	«

متفرقه	جمع کل
« ۹۵۰۰۰	« ۴۷۵۰۰۰
« ۷۰۰۰۰	« ۴۰۰۰۰
« ۴۰۰۰۰	« ۳۵۰۰۰
« ۶۰۰۰	« ۶۰۰۰
« ۶۰۰۰	« ۶۰۰۰

ملکه مالیات بردرآمد نمی‌پردازد. مارگرت، امیرادنبورو و دیگران مالیات می‌دهند اما آنها هم مانند دیگران می‌توانند به اداره مالیات بردرآمد اسناد خرج خانه ارائه دهند و بسیار تعجب آور است که اداره مالیات بردرآمد آن اسناد را نپذیرد و از مبلغ مالیات نکاهد. ازینها گذشته، ملکه شخصاً ثروتی هنگفت دارد که ازترکه پدروازجده‌اش بدورسیده است. مبلغ و میزان آن به‌درستی معلوم نیست زیرا وصیت‌نامه دربارهر گزعلنی نمی‌شود. مستغلات دربارشمول مالیات برارث نیست. نیزناید از نظر دور داشت که خرج نگهداری و مرمت قصور سلطنتی به عهده وزارت فواید عامه است. بهای مجموعه جواهرملکه و ترکه‌های نامعلوم دیگر درین اقالا به حساب نیامده است. تردید نتوان کرد که ملکه مستقلا زنی است بسیارمتمول. اگر اعتباری را که مجلس تصویب کرده مخارج گوناگون او را تکافو نمی‌کند استطاعت آن را دارد که از جیب کسرا جبران کند.

در برابر مبلغی که به مصرف ساخت زیر دریایی و اسلحه اتمی می‌رسد مخارج دربار چندان سنگین به نظر نمی‌آید ولو گروهی دبدبه و کبکبه وشکوه وحشمت قصور وینزور و با کینگر، خلاف طبع خویش بشمارند. انتقاد معقول‌تر این است که دربار [انگلیس] تخمه طبقه صدرنشین است که به‌جاه و مال می‌نازند. مرکز تملق و کاسه لیمی است و این هر دو از جنبه‌های یست طبیعت بشر است. البته ملکه درازدهان منبع عزت و حرمت و شرافت است. او است که به و کلاه و سیاست بازان سالخورد خنک ولوک که نتوانسته اند به مقامات والا برسند یا شایانی حتی امور خردراهم نداشته‌اند القاب مصلطن ارزانی می‌دارد. او است که «آقای» شخصی مانند اتلی [نخست‌وزیر پیشین حزب کارگر] را به «جناب اشرفی» مبدل می‌سازد. شگفت این است که بسیار کسان هنوز پای بند این بازیچه‌ها هستند که درواقع نوعی دلجویی کم خرج سیاسی است. خنک حکومتی که رشوه دادنش منحصر به القاب امیری، سروری و شریف‌زادگی است نه مقام و پول. این کار، هم ارزان‌تر است و هم ساده‌تر. برای ادای این رسوم وجود ملکه ضروری می‌نماید. هر گاه القاب را رئیس جمهور یا نخست‌وزیری عطا می‌کرد چندان ناخنی به‌دل خواستاران نمی‌زد. عضو مقدم و محترم انجمن شهر به وجد، آستین‌پوش، در حالی که مفاصلش تراک تراک می‌کند در پیشگاه ملکه به زانو در می‌آید تا وی به متن شمشیر شانه‌اش را بپرماسد و بلقب نجیب‌زادگی مشرفش سازد. یادوان و «خرحمالان» پیرو وارفته حزب چون بو بیرند که به‌لقب سرافراز خواهند گشت یا به مجلس اعیان راه خواهند یافت از نو جان می‌گیرند و به افسار رنگین شاد می‌گردند و باهمه بی‌حالی، از شدت خوش‌حالی، یک میدان دیگر برقه می‌روند. عجب دارم که این نظام اجتماعی که بنیادش بر صدر و ذیل نشینی و توانگری و درویشی است و ملکه در رأس آن قرار دارد با همه دگر گونیهای سیاسی و اقتصادی هنوز برقرار مانده و ذره‌ای از جای نجیبیده است. با حفظ چنین نظامی البته که حشم و اتباع ملکه همه باید از طبقه «ممتاز»

وارفته باشند و حتی واسطهٔ میان دربار ، و مطبوعات هم باید فردی از افراد این صنف باشد و حاصل این که غالباً کارها به دست ناکافیان و سست رایان می افتد . شاهدی دال بر بی کفایتی این که ، مثلاً ، هنگام سروصدا های راجع به توتزند آگاهی نامه ای بدین مضمون نشر کردند « فعلاً مردمان نباید منتظر هیچ گونه خبری باشند » و بدین طریق آتش خبر جویان را تیزتر ساختند .

مایهٔ اصلی مکارث در مال و جاه ملکه است که در صدر طبقه جای گرفته است . شان و شوکت و امتیازات اجتماعی را همه مردمان ، چه برتران چه فروتران ، امری واقعی و مهم می شمارند . خورشید سلطنت بر آن یرتو می افکند . کسانی که چنین بنای اجتماعی را درین عصر منسوخ و قبیح می شمارند ، و من خود از جملهٔ آن کسانم ، سلطنت [انگلیس] را با مزاج روزگار سازگار نمی بینند اما اگر رای هموطنان را بپذیریم که برتری اجتماعی و امتیاز طبقاتی و عشق به حصول آن به جای آن که عملی خنده آور و ناروا و ویرشان کنندهٔ اجتماع باشد باعث پیوستگی و یگانگی اجتماع است سلطنت [انگلیس] با ارزش ترین مایهٔ نبات و قرار جامعه است که اکنون داریم .

امروز حزبی جمهوری خواه در انگلیس وجود ندارد . در سدهٔ گذشته گروهی جمهوری خواه در انگلیس بودند و محتشمانی همچون جرف چمبرلن یکی از آنان بود . هنگامی که ملکه پرسی های سالوف و مرسوم را آغاز می کند و به کشور های خواهر خوانده یا فرانسه یا دانمارک یا پرتغال می رود ، و درین ایام سفر امریکا هم بر آن مزید گشته ، قسمت اعظم اهل کشور از پذیراییهای مجملی که از ملکهٔ خجسته لقبه عمل می آید خرم می گردند . ما که با این اوضاع نرم نرم مخالفت می ورزیم

نه ازین بابت است که ملکه را سفیری عالی مرتبت و کامکار نمی دانیم بل که بیشتر ازین جهت است که مطبوعات و دستگاه تبلیغاتی [رادو] انگلیس غالباً پذیراییها و جلوه گریهای ملکه را چنان با تعلق و چاپلوسی نشر می کند که از خجالت عرق می ریزیم .

باجهٔ اینها ، گمان این که محبوبیت ملکه باعث مصونیت

تاج و تخت است بسیار بیجاست . تزار روسیه و همسرش هیچگاه

پیش از سال ۱۹۱۴ مورد تحسین و تعجب نبودند . چهارسال

بعد جان آنان را در سردابه ای ، چون جان سک ، کسرفتند و

شواهدی داریم که هیچ روسی بدین موضوع ادنی اعتنایی نکرد .

مردمان قاهره ، در موقع عروسی فاروق ، برای تماشا ، هلهله

کنان ، از خانه ها به در ریختند . اندکی بعد که وی جل و یلاس

خویش را برداشت و از قاهره به کربت راه غربت پیش گرفت

و رفت که دیگر باز نگردد یک چشم در غم او تر نگشت .

پاریسیان در ۱۹۳۸ با همان شور و شغفی که الیزابت [دوم] و

همسرش را پذیرفتند از جرج ششم پذیرایی کردند اما این

پذیرایی هیچ مانع نیامد که در سال ۱۹۴۰ گروهی انبوه از

مردمان فرانسه ، علی رغم انگلیس ، با مارشال یتن بسازند و

او را پشتیبانی کنند . هنگامی که کرامول ، سواره ، از میان

جمیعتی بزرگ شاباش کن می گذشت روی به فرفکس ، سپهسالار سپاه کرد و گفت « این جماعت



ملکه انگلیس هنگام دیدن

پرشوررا می‌بینی . اگر وقتی مارا بسوی داربرند همین جماعت به همین شوروشعف ، حراره کثان ، دست زنان ، مارا تا پای دار دنبال خواهند کرد . »

محبوبیت تنها ، مانند وطن پرستی خشک و خالی ، بسنده نیست . تاریخ نشان میدهد که آداب درین و دستگاه های قدیم تازمانی دوام می آورد که دردی دوا کند و حاجتی را برآرد . سلطنت انگلیس حاجتی را برمی آورد . رئیسی که نماینده کشور است و مقامش از وزیر و وکیل که می آیند وزود می روند و بقول لیر در نمایشنامه شیکسپیر « جزرومدشان بستگی به جاذبه ماه دارد » برتر است سلطان نماینده چنان ثبات و دوامی است که انگلیس را قادر ساخت تا از دو انقلاب فرانسه و روس و از دو جنگ خانه برانداز جهانی بی نزاع و کشمکش خانگی زنده و باقی بماند . اما این وظیفه ، صرف به گفتن اداء نمی گردد . باید مراقب بود که انجام گردد . به عبارت دیگر ملکه نه تنها باید بعنوان زنی دلپذیر و مادری فاخر لباس ، اما غالباً نه چندان باب طبع زمان ، معرفی گردد که هر جای پای می نهد دل می برد و ، با وجودی که خود ترجیح می دهد که با دوستان نزدیک بر سر میز مهمانی بنشیند ، به آداب تمام سر میز مهمانانی از قبیل وزراء ، و کلاه ، رؤسای دانشکده ها ، نویسندگان و سران کشورهای خواهر خوانده حاضر می گردد و همه مراسم را دقیقاً مراعات می کند .

آیا مشاوران و درباریان فعلی از عهده اجرای این گونه امور برمی آیند . به صراحت و به آواز بلند می گویم نه . به گمان من ملکه به درباریان تازه و باب روز احتیاج دارد . به کسانی محتاج است که بدانند [نیمه دوم] قرن بیستم آستان چه حوادثی است و سلطنت مشروطه درین دوره چه تکالیفی به عهده دارد ، افرادی لازم دارد که بدانند با مطبوعات و دستگاه تلویزیون چه سان معامله کنند و در عین حال نتیجه ای را که مردمان ازین رمز و نشان متوقعند غافل نباشند ، به کسانی حاجت دارد که به آداب عصر مأنوس باشند نه به آدابی که اگر هم در عالم خیال وجود دارد در عالم واقع همزمان باضمف و موجو قوه و قدرت اشراف موروثی ، از میان رفته است .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال بین المللی علوم انسانی

منشی گرمانی

ماه مبارك ۸

گیرند همه روزه و من کیسویت بینند همه هلال و من ابرویت
در گردش این دوازده ماه مرا يك ماه مبارك است و آنهم رویت